

شهر، کالبد زندگی

فضای شهر، چگونه صورت سبک زندگی اجتماعی را تغییر می‌دهد؟

به روایت
عباس جهانبخش



بسم الله الرحمن الرحيم

مرکز مطالعات پیشرفت عماد تقدیم می‌کند:

” رویداد روایت حقیقت “

پرونده دوم

شهر، کالبد زندگی

ارائه دکتر عباس جهانبخش



مرکز مطالعات پیشرفت عماد

زمستان ۱۴۰۳

شهر، کالبد زندگی

زنجیر زمین (روایت حقیقت، پرونده دوم، زمستان ۱۴۰۳)

دکتر عباس جهانبخش

سید علی فقیه

علی رحیمی

عنوان جزوه

موضوع جزوه

به روایت

مدیر هنری

مدیر پروژه

فهرست

بخش اول:

۸ ————— تحلیل فضای کالبدی

۱۲ ————— شهر و جامعه استیلا

۱۳ ————— شهر و جامعه بازار

۲۱ ————— شهر و جامعه آنارشیزم

۲۲ ————— پروژه رِگن در هلند

۲۹ ————— چکیده بخش اول: تحلیل فضای کالبدی



بخش اول:

تحلیل فضای کالبدی



برای بررسی نسبت میان مبانی نظری با فضای اجتماعی، نیازمند ارائه دو مقدمه هستیم. مقدمه اول، با بررسی مجدد مثال معماری ذن قابل طرح است. در اینجا، اطلاق عنوان "معماری ذن" به یک سبک طراحی، به این معنا نیست که تک تک عناصر آن مستقیماً از فرهنگ ذن استخراج شده باشند. هیچ استاد ذنی تعیین نکرده که از چه مصالحی استفاده شود، پله‌ها چگونه طراحی گردند یا پلان‌ها به چه صورتی تنظیم شوند. این تصمیمات، نتیجه‌ی خلاقیت و تجربه‌ی طراحان و سازندگان فضا است.

با این حال، این سبک طراحی به عنوان "معماری ذن" شناخته می‌شود، چراکه این خلاقیت‌ها در مسیر تحقق مطلوبیت‌های فرهنگ بالادست خود قرار گرفته‌اند. اراده‌ی طراح در اراده‌ی آن فرهنگ حل شده و با آن پیوند یافته است. از این رو، این سبک طراحی نیز به آن فرهنگ منسوب می‌شود.

این نکته در درک رابطه‌ی میان فرهنگ و علوم، فنون و هنرهای کاربردی اهمیت دارد. در چنین حوزه‌هایی، انتظار نمی‌رود که فرهنگ بالادست، تمامی جزئیات را به طور مستقیم تعیین کند. در مواردی که چنین جزئیاتی ارائه شده باشد، رعایت آن‌ها ضروری است. اما در صورت نبود این دستورالعمل‌ها، امکان برقراری ارتباط با آن فرهنگ همچنان وجود دارد. درواقع، بالاترین سطح این ارتباط زمانی شکل می‌گیرد که مسیر حرکت و هدف کلی مشخص باشد. همین امر، جهت‌دهی به طراحی‌ها را ممکن می‌سازد و سبب می‌شود که نتایج نهایی با مطلوبیت‌های فرهنگی همسو شوند.

از این رو، در طراحی فضاهای اجتماعی ضرورتی ندارد که تمامی جزئیات به طور مستقیم از فرهنگ بالادست اتخاذ شوند. آنچه اهمیت دارد، جهت‌گیری کلی و هم‌راستایی با اهداف بنیادین آن فرهنگ است.

فرض کنید شما یک تاکسی اینترنتی می‌گیرید. وقتی سوار می‌شوید، راننده از شما می‌پرسد کجا برویم؟ شما می‌گویید که کمر بند ایمنی‌ات را ببند و او نیز



کمربند خود را می بندد. سپس از او می‌خواهید که بیشتر از ۱۲۰ کیلومتر در ساعت حرکت نکنند. راننده می‌گوید «قبول، خطوط قرمز را رعایت می‌کنم»، ولی در اینجا همچنان یک سؤال باقی می‌ماند: «کجا برویم؟» این مقصد حرکت است که هویت اصلی سفر را شکل می‌دهد.

در واقع، تمام این دستورات عمل‌ها و رعایت محدودیت‌ها، بخشی از روند حرکت به سمت مقصد هستند، اما آن مقصد است که معنا و هدف حرکت را تعیین می‌کند. بدون مقصد مشخص، حتی بهترین رعایت‌های ایمنی و قوانین نمی‌توانند هویت حرکت را تعریف کنند.

در معماری، شهرسازی و ساخت فضا، هدف چیست؟ کدام نوع انسان باید محقق شود؟ کدام نوع رابطه اجتماعی باید تسهیل گردد؟ این‌ها پرسش‌های اساسی‌اند که جهت‌گیری کلی طراحی را تعیین می‌کنند. هر فرهنگی، اهداف و ارزش‌های خاص خود را دارد و طراحی فضایی که در راستای تحقق این اهداف باشد، می‌تواند به آن فرهنگ منتسب گردد. در این مسیر، رعایت خطوط قرمز و الزامات تعیین‌شده از سوی آن فرهنگ نیز ضرورت دارد. چنانچه استفاده از عناصر مشخصی الزامی بود، این موارد نیز در طراحی مدنظر قرار می‌گیرد. اما با این حال، آنچه تعیین‌کننده هویت و جهت‌گیری نهایی طراحی است، هدف و مقصدی است که فرهنگ بالادستی ترسیم کرده است.

زمانی که طراحی برای این چهار جهان (استیلا، بازار، انبیاء و آتارشیسم) اجتماعی انجام می‌گیرد، نخستین گام، دریافت تعریف انسان شایسته و جامعه مطلوب از هر یک از آن‌هاست. در مرحله‌ی بعد، خطوط الزام‌آور و عناصر تعیین‌شده از سوی هر فرهنگ مشخص می‌شود تا در فرآیند طراحی رعایت گردد. این خطوط قرمز و عناصر الزام‌آور، چارچوب حرکت را تعیین کرده و مسیر طراحی را هدایت می‌کنند.

مقدمه دوم:

با آغاز حرکت در مسیر این چهار جهان اجتماعی، به‌مرور و از طریق اصل



بهینگی، طراحی‌ها به سمت اهداف بهینه سوق پیدا می‌کنند. در ابتدا، ممکن است اشتراکاتی میان این مسیرها وجود داشته باشد، اما در ادامه، هر یک از این جهان‌های اجتماعی، به زیست‌جهانی مستقل تبدیل خواهد شد. تفاوت‌های بنیادین در شیوه‌ی زندگی، ساختارهای اجتماعی و فضاها‌ی کالبدی شکل خواهد گرفت و به تدریج، چهار نوع زندگی کاملاً متمایز پدیدار می‌شود. برای تبدیل جامعه‌ای خاص به هرکدام از چهار زیست‌جهانی که گفتیم، در نهایت خواهیم دید که همه چیز باید به نفع جهان جدید تغییر کند.

پیش از این، از دو عنصر «بهینگی» و «تسهیل» به عنوان عوامل تغییر و جهت‌گیری نظم‌های اجتماعی به سوی زیست‌جهان‌های مختلف نام برده شد. همان‌گونه که پیش‌تر در بحث بهینگی مطرح شد، هر جامعه‌ای در مسیر تکامل خود، ساختارها و نهادهای اجتماعی را بهینه‌سازی می‌کند تا به اهداف مطلوب خود نزدیک‌تر شود. در ادامه، به معرفی عنصر «تسهیل» خواهیم پرداخت.

برای درک بهتر مفهوم تسهیل، می‌توان از تعبیری که خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری مطرح کرده است، بهره گرفت. وی جامعه را دارای دو بُعد «طبیعت» و «صناعت» می‌داند. بُعد طبیعی، مشابه اقتضائات محیطی است که انسان و سایر موجودات در آن قرار دارند. به عنوان مثال، اگر سطحی شیب‌دار ایجاد شود، آب و اشیای غلطان به‌طور طبیعی از بالا به پایین حرکت می‌کنند. این نوع حرکت، ویژگی مشترک انسان و دیگر اشیاء و پدیده‌های طبیعی است.

اما انسان ویژگی دیگری نیز دارد که به وجود او بُعد دیگری غیر طبیعت آن اضافه می‌کند: او می‌تواند برخلاف جریان حرکت کند. برخلاف آب یا سنگ که تنها در راستای شیب حرکت می‌کنند، انسان قادر است تصمیم بگیرد که خلاف جهت طبیعی گام بردارد. خواجه نصیرالدین طوسی این بعد وجود انسان را «صناعت» می‌نامد.

در طول تاریخ، تمرکز شیعه بر تربیت انسان‌های «در شرایط» بوده است؛

انسان‌هایی که حتی در محیط‌های نامطلوب، از انحراف و جهنمی شدن مصون بمانند. هرچند که این انسان، انسان مطلوب و آرمانی مورد نظر شیعی نباشد. علت این رویکرد شیعه، این بوده که در اکثر مقاطع تاریخی، شیعه از قدرت سیاسی کافی برای تنظیم شرایط به نفع فرهنگ خود محروم بوده است. اما هنگامی که یک فرهنگ خود قدرت می‌یابد و به مرحله نظام‌سازی می‌رسد، دیگر منطقی نیست که شرایط اجتماعی را برخلاف مسیر مطلوب خود شکل دهد و سپس از مردم بخواهد برخلاف جریان آن حرکت کنند.

در چنین صورتی، تعارض میان «طبیعت» و «صناعت» مطرح می‌شود. حاکمیت و ساختارهای اجتماعی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که این دو عامل در یک راستا قرار گیرند. اگر ساختارهای اجتماعی در تضاد با اهداف فرهنگی باشند، جامعه دچار شکاف‌ها و تنش‌های داخلی خواهد شد، و به قول خواجه نصیرالدین طوسی: نسبت صنعت به طبیعت، مانند قشری بُود و صنعت مقتدی بُود به طبیعت (همچون یک پوسته سطحی است که اگر با طبیعت سازگار نباشد، دوام نخواهد داشت و سرانجام طبیعت بر آن غلبه خواهد کرد).

این موضوع در تجربه چند دهه اخیر نیز در ایران مشاهده شده است. در برخی موارد، نظام اجتماعی به‌گونه‌ای طراحی شده که طبیعت اجتماعی ایجاد شده را در تضاد با ارزش‌های مطلوب آن جامعه قرار داده است. نتیجه چنین وضعیتی، شکل‌گیری گسل‌های اجتماعی و افزایش تنش‌های داخلی بوده است.

برخی نسخه‌های کتاب اخلاق ناصری در این زمینه از واژه «قسری» به‌جای «قشری» استفاده کرده‌اند. حرکت قسری، حرکتی است که برخلاف جاذبه طبیعی انجام می‌شود؛ مانند پرتاب سنگ به سمت بالا که در نهایت، تحت تأثیر جاذبه، دوباره به پایین بازمی‌گردد. در فلسفه حکمی نیز قاعده‌ای وجود دارد که بیان می‌کند: القسر لا یدوم؛ یعنی حرکت قسری پایدار نیست و دیر یا زود متوقف خواهد شد، مگر آنکه با طبیعت سازگار گردد. این قاعده نشان می‌دهد که اگر نظام اجتماعی به‌گونه‌ای طراحی شود که مردم همواره مجبور به حرکت برخلاف



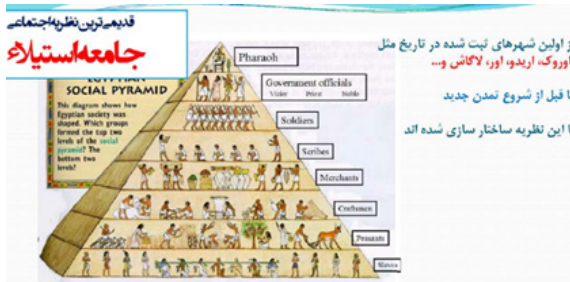
طبیعت اجتماعی خود باشند، چنین حرکتی دوام نخواهد داشت.

در ادامه، مثال هایی در رابطه با شهر های متعلق به هرکدام از چهار فرهنگ مذکور، ارائه خواهد شد.

■ ۱/۲- شهر و جامعه استیلا

اولین جامعه ای که بررسی می شود، جامعه استیلا است. در این جامعه، رابطه ی عمودی ارباب و رعیت حاکم است. این رابطه بر اساس ترس و جبر شکل می گیرد و شهر نیز دقیقاً همین نوع رابطه را بازتولید و بازتعریف می کند. به طور مثال، اگر در بم باستانی بیدار شوید و چشمتان را باز کنید، قلعه حاکم را در مرکز شهر خواهید دید. در اینجا، طبقات اجتماعی به طور مشخص تعیین شده اند و تغییر آن ها به راحتی امکان پذیر نیست. نظام نمادها و نشانه های این شهر، به ویژه تقسیمات اراضی و ساختارهای فیزیکی، همگی نشان از همین نظم اجتماعی دارند و آن را تثبیت و بازتولید می کنند.

با ورود به دوران مدرن، رابطه استیلاء در قالب «سلطه نخبگان» نمایان می شود. سلطه نخبگان، می تواند حتی از سلطه مدیران نیز شدیدتر باشد. نظریه «دست برتر معمار» لوکوربوزیه که با رابطه ی بین معماری و فرهنگ مخالف است، جواب می دهد که: این معمار است که زندگی و کالبد شهر را طراحی می کند و باقی افراد موظفند که زندگی خود را مطابق با طراحی او شکل و انطباق دهند. زمانی که اعتراضاتی نسبت به طراحی های معمارانی همچون لوکوربوزیه مطرح می شود که چرا در هند همان آپارتمان هایی را طراحی می کند که در برزیل یا فرانسه، او پاسخ می دهد: «مگر تیرآهنی که من به هند یا برزیل می فرستم، غیر از تیرآهن فرانسوی است؟ من بر اساس استانداردهای علمی طراحی می کنم و این طراحی در هر کجا که باشد، کاربرد خواهد داشت. انسان ها نیز باید خود را مطابق با این استانداردها تطبیق دهند و شکل بگیرند».



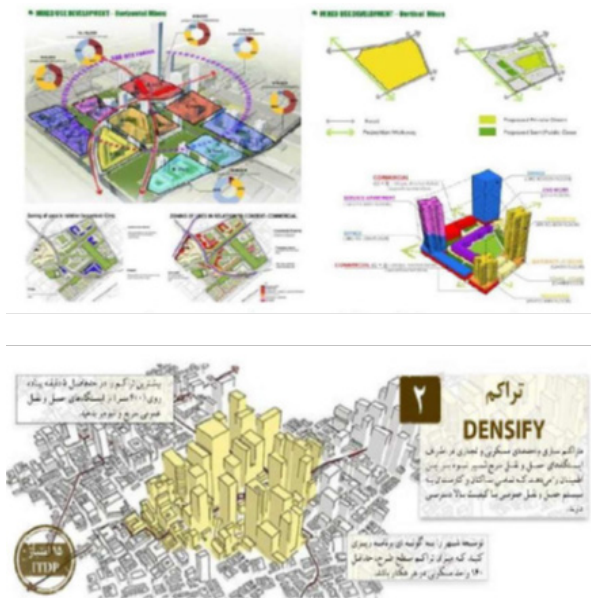
۲/۲- شهر و جامعه بازار

در جامعه بازار، روابط افقی، برابر و بدون تسلط مدنظر است. برخلاف جامعه استیلا که به دنبال ایجاد روابط عمودی و سلطه است. این تغییر بنیادین در نوع رابطه اجتماعی، نیاز به طراحی شهرهایی دارد که با این اهداف سازگار باشند. برای مثال، در طرح‌های مدرن شهرسازی، تمرکز بر طراحی فضاهایی است که روابط اجتماعی را تسهیل کند و از سلطه نخبگان یا روابط سلسله‌مراتبی جلوگیری کند.



یکی از نمونه‌های این نوع طراحی، مدل «توسعه شهری ترانزیت‌محور» (transit oriented development) است که توسط پیتر کالتورپ در اواسط دهه ۱۹۹۰ مطرح شد. این مدل بر بازپس‌گیری فضاهای شهری از دست ماشین‌ها و بازگرداندن آن‌ها به مردم تأکید دارد. در این مدل، شهر باید به گونه‌ای طراحی شود که پیاده‌روی، دوچرخه‌سواری و حمل‌ونقل عمومی در اولویت قرار گیرد. طرح‌های شهری مانند این، که توسط کمیته TOD در شهر تهران مطرح شده است، در تلاش است تا فضاهایی را ایجاد کند که در آن، مردم بدون نیاز به خودرو، بتوانند به تمامی خدمات و امکانات دسترسی داشته باشند.

در این طرح‌ها، از ایستگاه‌های مترو به عنوان نقاط مرکزی استفاده می‌شود. در اطراف این ایستگاه‌ها، ساختمان‌های بلندمرتبه با انواع کاربری‌های مسکونی، تجاری و خدماتی طراحی مجوز ساخت می‌گیرند تا تمامی نیازهای شهروندان در شعاع ۲۰۰ متری از محل سکونت‌شان قرار گیرد. این امر سبب می‌شود که نیاز به استفاده از خودرو به حداقل برسد و در نتیجه، معابر کمتر شلوغ و فضاهای عمومی برای پیاده‌روی و تعاملات اجتماعی بیشتر در دسترس قرار گیرد.



این نوع طراحی، برای جامعه بازار بسیار بهینه‌تر است، چرا که در چنین فضایی، کسب‌وکارها بر اساس رقابت و طمع رشد می‌کنند. به عنوان مثال، اگر یک مغازه کفاشی در محله‌ای باشد و یک شاپینگ سنتر در نزدیکی آن ساخته شود، احتمال ورشکستگی مغازه کوچک افزایش می‌یابد و کسب‌وکارش به واحد تجاری داخل شاپینگ سنتر منتقل می‌شود. جامعه‌ای که در آن روابط انسانی بر اساس محبت



و ارتباطات غیررقابتی شکل می‌گیرد، به هیچ وجه مطلوب جامعه بازار نیست. اگر شما از مغازه کفش فروشی محله خودتان خرید کنید، و تنها به دلیل اینکه صاحب آن را که دارای فرزندی معلول و نیازمند کمک مالی است، می‌شناسید، در نظم جامعه بازار اختلال ایجاد کرده اید. جامعه ای که سوخت پیشران روابط آن، رقابت و طمع است.

یکی از رؤسای اسبق بانک مرکزی به یکی از علمای قم گفته بود: «چرا این قدر قرض الحسنه را ترویج می‌کنید؟ این کار اخلال در نظام اجتماعی است.» چرا؟ زیرا اساتید بازار معتقدند که بازار مانند دریاست؛ همان طور که دریا موج می‌زند و اجساد را بیرون می‌اندازد، بازار نیز با ایجاد موج‌های رقابتی، کسب‌وکارهای ناکارآمد را حذف کرده و خود را زلال و رقابتی نگه می‌دارد.

مثلاً یک شوک تورمی با هزینه‌ای بسیار بالا ایجاد می‌شود. در این شرایط، اگر پولی با بهره صفر، تحت عنوان قرض الحسنه، به کسب‌وکارهای ناکارآمد داده شود، آن‌ها می‌توانند از این موج عبور کرده و به سلامت در سوی دیگر بایستند. در نتیجه، بازار همچنان غیررقابتی باقی می‌ماند.

برای جلوگیری از این اتفاق، چه باید کرد؟ یکی از راه‌ها، حذف سوخت‌های ناسازگار با جامعه بازار است. پایبندی به چنین مواردی باید محدود و دشوار شوند، در حالی که طمع و رقابت، که به عنوان عوامل بهینه‌ساز جامعه بازار شناخته می‌شوند، باید تسهیل و تقویت گردند. این اظهارنظر، نه به دلیل مخالفت با دین، بلکه به عنوان یک تحلیل اجتماعی مطرح شد؛ چرا که برای حفظ نظام رقابتی، باید از ساختارهای غیررقابتی و حمایتی مانند قرض الحسنه جلوگیری کرد تا فضای رقابت، آزاد و سالم باقی بماند.

وقتی آن کفاش ورشکسته شد و به شاپینگ سنتر منتقل شد، در آنجا هزاران مشتری و صدها فروشنده حضور دارند و هیچ‌کس دیگری را نمی‌شناسد. این فضا، بستر مناسبی برای رشد بذر طمع و رقابت فراهم می‌آورد. طمع و رقابتی که



به قول ایمانوئل کانت، بدون آن‌ها، زندگی انسان‌ها مانند گوسفندانی خواهد بود که با یکدیگر مهربان اند و عقب‌افتاده هستند. کانت معتقد بود رقابت و طمع از ضرورت‌های پیشرفت و تکامل اجتماعی هستند.

بنابراین، آن رئیس اسبق بانک مرکزی ایران که پیش‌تر از او نقل قولی ارائه شد، عنادی با دین و قرض‌الحسنه ندارد. بلکه او در حال رصد دقیق نظام اجتماعی تحت مدیریت خود است. رفتار جامعه دینی از نظر او، مانند رفتار کسی است که آب را در باک یک خودروی بنزین‌سوز بریزد. مسلماً صاحب خودرو شکایت خواهد کرد؛ زیرا خودروی او در این شرایط حرکت نخواهد کرد. حال هر قدر هم کسی که آب را در باک خودرو ریخته است، درباره کار خود توضیحات علمی ارائه دهد، (خودرو باید با آب کار کند؛ زیرا با سوختن آب، اکسیژن و هیدروژن تولید می‌شود و آلودگی ایجاد نمی‌شود، در حالی که فرایند تولید آن نیز آسیب کمتری به محیط‌زیست وارد می‌آورد.) صاحب خودرو به او خواهد گفت: «تمامی فرمایشات شما متین است، اما باید خودرویی طراحی کنید که با آب کار کند. آن وقت ما شما را دعا کرده و از شما تشکر خواهیم کرد.» ولی در شرایط کنونی، سوخت این خودرو بنزین است و نباید آب در آن ریخته شود.

وقتی سوخت حرکت جامعه ای که در حال ساخته شدن با مبانی بازار است، طمع و رقابت باشد، جای تعجب نیست که محبتی که در جامعه دیگر قوام و محور جامعه است، در اینجا اخلاص گر باشد، و قرض‌الحسنه که از نظر ما قرض دادن به خداست، باعث کدر شدن آب دریای بازار!

مثال دیگری در این زمینه: گفته می‌شود که دلیل آبیاری مداوم برنج، صرفاً نیاز آن به آب نیست، بلکه این میزان از آبیاری موجب می‌شود که سایر بذرها توان رقابت با آن را از دست بدهند. در چنین شرایطی، نیازی به وجین کردن و حذف علف‌های هرز به صورت روزانه وجود ندارد، چرا که خود این بستر، به شکلی طبیعی و با کارآمدی بیشتر، رشد برنج را تضمین می‌کند.

این بستر نیز به گونه‌ای شکل گرفته است که در آن، طمع مجال رشد یابد. اما آیا در چنین فضایی امکان بروز محبت وجود دارد؟ بله، اما به ندرت و در مواردی استثنایی. این محبت همچون سبزه‌ای است که از زیر آسفالت سر برمی‌آورد یا مانند گندمی است که در میان مزرعه‌ای از برنج می‌روید؛ اتفاقی دشوار و ناپایدار.

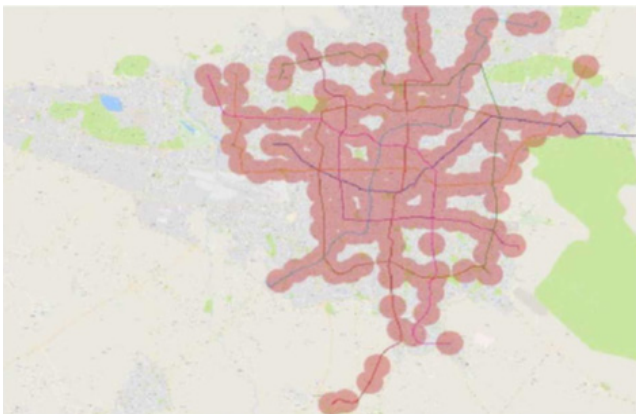
به تعبیر قرآن:

﴿الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا﴾
(الأعراف: ۵۸)

«سرزمین ناپاک، گیاه خود را به فرمان پروردگارش می‌رویانَد، ولی آنکه ناپاک است جز گیاهی ناچیز و بی‌ارزش نمی‌رویانَد.»

زمین پاک، بستری مناسب برای رشد و شکوفایی فراهم می‌کند، اما زمینی که آلوده و ناسازگار باشد، حتی اگر گیاهی در آن بروید، ضعیف و ناپایدار خواهد بود. تفاوت میان این دو، تفاوتی بنیادین و سرنوشت‌ساز است.

این نقاط روی نقشه در کنار یکدیگر قرار گرفته و می‌توانند در یک بازه زمانی، چهره‌ی تهران را دگرگون سازند. اما زمانی که تهران به‌طور کامل دستخوش تغییر شود، چه پیامدهایی در پی خواهد داشت؟



در متنی منتشر شده از سوی کمیته tod تهران، چنین آمده است: «بخش خصوصی در گذر زمان، خدمات سکونت، درمان، آموزش، ورزش، فرهنگ و تفریح را عرضه می‌کند».



وقتی سخن از سکونت، درمان، آموزش، ورزش، فرهنگ و تفریح به میان می‌آید، درواقع تمام ابعاد زندگی انسان مدنظر قرار گرفته است. بنابراین، همه‌ی زندگی ما به‌تدریج در مدار سودآوری بخش خصوصی قرار می‌گیرد و سود، به‌عنوان محور اصلی توزیع خدمات و نیازهای اساسی جامعه مطرح می‌شود.

ناگفته نماند که بخش خصوصی مطرح شده در اینجا مطرح، به معنای بخش مردمی، خیران و واقفان نیست. همان‌طور که از اسناد تاریخی پیداست پس از ورود اسلام، اداره‌ی شهرها بر پایه‌ی وقف و فعالیت‌های خیریه شکل می‌گرفت. شاهان قاجار و صفوی خود مستقیماً در محله‌ها برای ساخت آب‌انبار و تأمین دیگر امکانات اقدام نمی‌کردند. نهایتاً در میدان شاهی یا میدان اصلی شهر، پروژه‌هایی را اجرا می‌کردند، اما اداره‌ی سایر بخش‌های شهر بر عهده‌ی واقفان و خیران بود.

حتی اگر اعضای خاندان شاهی، مانند مادر شاه، خواهران، برادران یا دیگر بستگان او، اقدامی انجام می‌دادند، این کار را نه به عنوان خدمات حکومتی، بلکه در قالب امور خیریه انجام می‌دادند. اما در ساختار جدید، این بخش خصوصی خیر



و مردمی جای خود را به بخش خصوصی سوداگر داده است، بازیگری که به دنبال سرمایه‌گذاری و طرح‌های تجاری است. در چنین شرایطی، محور زندگی نه بر پایه‌ی خیر و وقف، بلکه بر مبنای سودآوری و منافع اقتصادی شکل می‌گیرد.

نکته‌ی طلایی این متن منتسب به شورای شهر دقیقاً در همین جاست: این روند، به صورت «طبیعی» رخ می‌دهد. این نکته ناظر به همان مقدمه طبیعت و صنعت است که در ابتدای گفتار، بیان شد. در این نظم، بناست به شکلی کاملاً طبیعی و به مرور زمان، ولایت و سرپرستی جامعه را به یک سرمایه‌دار سوداگر بخش بسپاریم.

به بیان دیگر، این ساختار، آینده‌ی درمان، آموزش، فرهنگ و حتی تربیت فرزندان را در اختیار صاحبان سرمایه قرار می‌دهد. در چنین مدلی، شما نمی‌توانید به سادگی بگویید که سرپرست جامعه نباید یک سوداگر باشد، بلکه باید فردی اهل ایثار و آگاهی‌بخشی باشد. چراکه در اینجا، یک تضاد بنیادین میان «صناعت» و «طبیعت» شکل می‌گیرد. طبیعتی که ساخته شده، سرپرستی سرمایه‌دار را می‌طلبد و اگر بخواهید آن را تغییر دهید، صنعت شما (که به قول خواجه نصیر، پوسته‌ای بیش نیست) در برابر این طبیعت از پیش ساخته‌شده مقاومت نخواهد کرد.

در نتیجه، هرچقدر هم که سرمایه‌گذاری کنید، نه تنها به زندگی مطلوب نزدیک‌تر نمی‌شوید، بلکه بیشتر از آن فاصله می‌گیرید. چرا؟ چون به این نکته توجه نشده که طبیعت ساخته‌شده باید در هماهنگی با صنعتی باشد که به دنبال آن هستید.

معمار و شهرساز در این میان می‌تواند موضعی خنثی اتخاذ کند و چنین بگوید: تعیین مسیر جامعه، خارج از حوزه‌ی تخصص ماست. اینکه یک جامعه، پیمان اجتماعی مشترک و آرمان‌های خود را بر مبنای جامعه‌ی بازار بنا نهاده باشد، یا بر اساس الگوی جامعه‌ی انبیا، آنارشیسم، یا جامعه‌ی استیلا، مسئله‌ای است



که به سیاست‌گذاران و متفکران اجتماعی بازمی‌گردد.

اما آنچه یک معمار و شهرساز می‌تواند اظهار کند، آن است که اگر هدف، دستیابی به جامعه‌ای مبتنی بر امامت و امت است، این مسیر با الگوی «TOD» (Transit-Oriented Development) قابل تحقق نخواهد بود. چنین تناقضی مانند آن است که راهنمای راست را فعال کنند اما در نهایت به چپ بپیچند. در اینجا، نقش معمار و شهرساز نه در تعیین آرمان‌های جامعه، بلکه در شفاف‌سازی این تناقضات و پیامدهای کالبدی آن‌ها نهفته است.

هرچند که کمیته TOD میراثی از مدیریت پیشین شورای شهر تهران به شمار می‌آید، اما در دوره‌ی فعلی نیز با همچنان جدیت پیگیری می‌شود؛ آن هم تحت لوای شعاری همچون "شهر ایرانی-اسلامی"! این بدان معناست که آخرین نسخه‌ی الگوی جامعه‌ی بازار، اکنون در قامت نسخه‌ای برای جامعه‌ی امامت-امت به شهروندان عرضه می‌شود.

در چنین شرایطی، وظیفه‌ی کارشناسان و متخصصان حوزه‌ی شهرسازی آن است که این تضاد بنیادین را تبیین کنند. اگر هدف، ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر اصول جامعه بازار است، باید منطق و شعار متناسب با آن نیز به کار گرفته شود. اما اگر جامعه‌ی امامت-امت مدنظر است، نباید طبیعتی ارائه شود که در تعارض با صنعت آن باشد. در این میان، دو راهکار ممکن است: یا باید صنعت را با طبیعت موجود سازگار ساخت، یا طبیعت را در راستای همان صنعتی که شعار آن داده می‌شود، بازتعریف کرد.

تضاد میان طبیعت و صنعت، چیزی فراتر از یک ناهماهنگی نظری است؛ این تعارض، شکاف‌های اجتماعی ایجاد می‌کند و بستر تنش‌های مداوم را فراهم می‌آورد. از همین رو، چنین گسلی باید به درستی شناسایی و در جهت رفع آن اقدام شود.

■ ۳/۲- شهر و جامعه آنارشسیسم



جامعه‌ی آنارشسیسم، همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، در پی ایجاد کلونی‌های مستقل و مجزا از یکدیگر است و تمایلی به شکل‌گیری حکومت مرکزی بزرگ ندارد. از همین رو، نظریاتی همچون «اکوپولیس» و «اکوویلج» سازگاری بیشتری با این رویکرد اجتماعی دارند.

در این نظریات، شهر متمرکز نه‌تنها بستری برای زیست انسان تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان عاملی مخرب در نظر گرفته می‌شود که به‌تدریج ساکنان خود را از میان می‌برد. در این نگاه، انسان‌ها همچون قورباغه‌هایی هستند که در دیگی از آب در حال جوشش، به‌تدریج و بدون آگاهی از سرنوشت محتوم خود، به نابودی نزدیک می‌شوند.

ذغال‌هایی که این دیگ را گرم می‌کنند، چیزی نیستند جز برج‌ها و آسمان‌خراش‌های سر به فلک کشیده‌ای که سوخت مداوم این روند را تأمین می‌کنند. از آنجا که این فرایند، تدریجی است، درک آن برای ساکنان شهر دشوار می‌نماید. طبق این نظریات، تنها راه نجات، آگاهی از این روند و سپس گریز از شهرهای متمرکز است؛ فراری که

به سمت زیستگاه‌هایی کوچک‌تر، خودمختار و مبتنی بر پایداری زیست‌محیطی هدایت می‌شود.

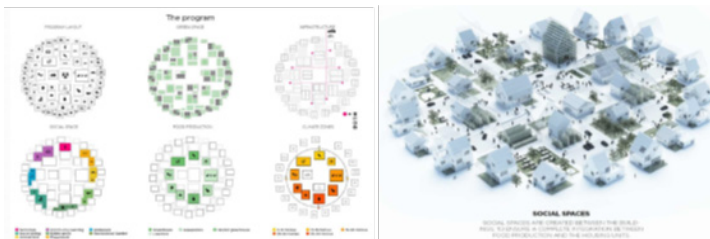
بنابراین، شهر متمرکز نه تنها ساکنان خود را به عنوان مظلوف در ساختار خویش مستهلک می‌سازد، بلکه طبیعت را که ظرف این زیستگاه است، به نابودی می‌کشاند. در چنین نظامی، هم انسان و هم محیط پیرامونی‌اش، به تدریج فرسوده و از میان برداشته می‌شوند.



راه برون‌رفت از این چرخه، بازگشت به مقیاس‌های کوچک‌تر و احیای کنش‌های انسانی در قالبی ملموس و مستقیم است. در این چارچوب، انسان نه تنها باید با دست خویش در محیط زیست خود مداخله کند، بلکه باید ارتباط خود را با طبیعت بازتعریف کرده و آن را به گونه‌ای تنظیم نماید که از همزیستی پایدار میان انسان و محیط، نظامی نوین پدید آید.

۱/۳/۲- پروژه رگن در هلند

در این پروژه، که برای هلند طراحی شده، ۲۵ خانه حول یک محوطه دایره‌ای شکل قرار دارند. این خانه‌ها قابلیت تولید و تأمین نیازهای خود را دارند و به نوعی شبیه گلخانه عمل می‌کنند. در این مدل، ساکنان به‌طور خودکفا نیازهای خود را تأمین کرده و ارتباط مستقیمی با طبیعت برقرار می‌کنند.





مهم‌ترین ویژگی‌ها و امکانات این پروژه به شرح زیر است:

۱. کشاورزی هیدروپونیک

- استفاده از کشاورزی هیدروپونیک برای تولید محصولات کشاورزی بدون نیاز به خاک.

۲. باغ‌های فصلی

- ایجاد باغ‌هایی که می‌توانند محصولات مختلف را بسته به فصل‌ها تولید کنند.

۳. پرورش ماهی و دام زنده

- پرورش ماهی و دام به‌عنوان منابع پروتئینی در این فضای خودکفا.

۴. بازیافت زباله

- سیستم‌های بازیافت زباله برای کاهش تولید ضایعات و بازگرداندن مواد به چرخه استفاده.

۵. استفاده از انرژی‌های طبیعی

- استفاده از انرژی‌های طبیعی همچون بیوگاز و منابع تجدیدپذیر برای تأمین نیازهای انرژی.

۶. استحصال آب و بازیافت آب خاکستری

- استفاده از سیستم‌های جمع‌آوری و بازیافت آب، از جمله آب خاکستری، برای تأمین نیازهای آبی.

۷. خودکفایی در تأمین نیازها

- هدف نهایی این است که خانه‌ها تا حد ممکن از شبکه‌های متمرکز بیرون بیایند و خودشان نیازهای اولیه‌شان را تأمین کنند.

۸. ارتباط صمیمانه با طبیعت

- خانه‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که ساکنان، از جمله خانم خانه و بچه‌ها، به‌طور مستقیم و صمیمانه با طبیعت و انواع مختلف آن در ارتباط باشند.

۹. مقیاس محدود روابط

- روابط انسانی در مقیاس محدود و صمیمانه انجام می‌شود و هیچ‌گونه بیگانگی و انبوهی که در شهرهای بزرگ وجود دارد، در این فضا جایی ندارد.

۱۰. مصرف محصولات مزرعه در محل

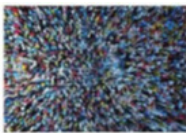
- مصرف محصولات کشاورزی در همان فضا، با ایجاد رستورانی که از محصولات تولیدی مزرعه استفاده می‌کند.

در نهایت، این پروژه یک نمونه بارز از جامعه‌ای است که در آن، زندگی انسان‌ها و طبیعت به‌طور مستقیم و متقابل در تعامل هستند، و تمامی نیازهای روزمره در مقیاس کوچک و خودکفا تأمین می‌شود.





یکی از نظرسنجی‌های مهمی که تیم افکت، طراح پروژه رِگن، به آن اشاره دارد، توسط موسسه یوگاب انجام شده است. طبق این نظرسنجی، از جمعیت تخمینی ۱۰ میلیارد نفر در سال ۲۰۵۰، حدود ۴ میلیارد نفر، معادل ۴۰ درصد، تمایلی به زندگی در شهرهای انبوه نخواهند داشت. این افراد همچنین روستا را به عنوان جایگزینی برای زندگی شهری نمی‌خواهند؛ بلکه جای سومی را ترجیح می‌دهند که از امکاناتی همچون رسانه، برق و تکنولوژی برخوردار باشد، اما در عین حال شلوغی، انبوهی و فاصله از طبیعت که در شهرها وجود دارد را نداشته باشد.



THE PROBLEM

By 2050 nearly 10-billion people will live on earth, requiring the urgent need for regenerative housing and community development. Precious water, healthy food sources and scarce arable land are already at the forefront of pressing global issues that must be addressed.



THE OPPORTUNITY

In the next 30-years the size of the aspiring class will double to 4 billion, creating enormous demand for integrated neighborhood designs that incorporate door-step agency with high-yield organic food production that feed diverse nutritional needs.



THE SOLUTION

Desirable off-grid capable neighborhoods comprised of power positive homes, renewable energy, water management, and waste-to-resource systems that are based upon on-going resiliency research – for thriving families and reduced burdens on local and national governments.

این جایگاه سوم که به دنبال آن هستند، به عنوان اکو سیتی، اکو ویلیج یا اربن

وبیلیج شناخته می‌شود. این نگاه و نگرش، مبنای طراحی‌ها و پیگیری‌های آن‌ها در راستای ایجاد شهرهایی کوچک‌تر، پایدارتر و هماهنگ با طبیعت است.

این ۴۰ درصد همچنان در اقلیت قرار دارند و اکثریت ۶۰ درصدی که مایل به حضور در مراکز ثروت و قدرت هستند، همچنان زندگی شهری را ترجیح می‌دهند؛ اما با این حال، این اقلیت ۴۰ درصدی، رقم قابل توجهی است، جمعیتی حدود ۴ میلیارد نفر در مقیاس جهانی.

اگر همین نسبت را به ایران تعمیم دهیم، بیش از ۳۰ میلیون نفر در کشور، تمایل و توانایی زندگی در این الگوی جدید را خواهند داشت. از این رو، هر فرد یا نهاده‌ای که درباره آینده سکونتگاه‌های بشر تصمیم‌گیری می‌کند، باید به این تقاضا و ظرفیت بالقوه توجه داشته باشد و در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود، آن را مدنظر قرار دهد.

این جمعیت ۴۰ درصدی همچنان در اقلیت قرار دارند و اکثریت ۶۰ درصدی که متمرکز بر مراکز ثروت و قدرت هستند، همچنان زندگی شهری را ترجیح می‌دهند؛ اما با این حال، این اقلیت نیز رقم قابل توجهی را شامل می‌شود، جمعیتی بالغ بر ۴ میلیارد نفر در مقیاس جهانی.

اگر همین نسبت را به ایران تعمیم دهیم، بیش از ۳۰ میلیون نفر در کشور، تمایل و توانایی زندگی در این الگوی جدید را خواهند داشت. از این رو، هر فرد یا نهاده‌ای که در درباره آینده سکونتگاه‌های بشر تصمیم‌گیری می‌کند، باید به این تقاضا و ظرفیت بالقوه توجه داشته باشد و در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود، آن را مدنظر قرار دهد.

در راستای پاسخ‌گویی به این نیازها، برخی شرکت‌ها به طراحی خانه‌های «انرژی صفر» روی آورده‌اند؛ خانه‌هایی که به ساکنان این امکان را می‌دهند، که حتی در دشت‌ها و بیابان‌ها، انرژی موردنیاز خود را از طبیعت تأمین کنند. این مفهوم پاسخی است به ناتوانی دولت‌ها در تأمین زیرساخت‌های انرژی در مناطق

دورافتاده، و به افراد اجازه می‌دهد که به‌طور مستقل منابع انرژی خود را مدیریت کنند.



خانه های ویلایی zero energy شرکت Deltec



علاوه بر این، شبکه‌های جهانی مانند Global Ecovillage Network (شبکه جهانی اکوویلیج‌ها) به شکل‌گیری اجتماعات جدید کمک می‌کنند. این شبکه‌ها با انتشار مانیفست‌های خاص، اعضای خود را تحت راهبری و هدایت قرار

می‌دهند. اگر به محتوای این مانیفست‌ها توجه شود، سه اصل کلیدی در بعد اقتصادی آنها برجسته است: چرخش مالی درون مجموعه، مشارکت حداکثری انسانی، و تکیه بر بنگاه‌های اقتصادی خانگی. هر سه این اصول، در تضاد مستقیم با الگوی جاری سرمایه‌داری جهانی هستند که در آن، شرکت‌های چندملیتی، تولید مکانیزه و اقتصاد کلان، جایگزین فعالیت‌های محلی و درون‌زا شده‌اند.

این شبکه‌ها در بُعد زیست‌محیطی، بر خودکفایی انرژی، استفاده پایدار از منابع، و کاهش وابستگی به زیرساخت‌های متمرکز، و در ابعاد فرهنگی و معنوی، به جای

رقابت و غریبی، بر اتحاد، انسجام و مشارکت اجتماعی تأکید می کنند. شبکه جهانی اکوویلیج‌ها تاکنون بیش از ۱۰ هزار پروژه پایلوت را در سراسر جهان به هم پیوند داده و تحت راهبری خود قرار داده است.



مؤسس این شبکه، زنی دانمارکی است که از سال ۱۹۴۲ کار خود را آغاز کرد. با حمایت نهادهایی مانند UN-Habitat، این حرکت گسترش یافت و به یکی از مهم‌ترین جریان‌های موازی با شهرنشینی مدرن تبدیل شد؛ جریانی که نه تنها به دنبال تغییر در سبک زندگی، بلکه در پی تحول در نحوه سازمان‌دهی اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی جوامع انسانی است.



تا اینجا، سه نوع شهر سازگار با جهان‌های اجتماعی مختلف — استیلا، بازار، و

آنارشیسیم — مورد بررسی قرار گرفت. حالا به‌طور منطقی، باید وارد بحث شهر سازگار با جهان انبیاء یا جامعه‌ی امامت و امت شویم. با این حال، بر اساس تجربه‌هایی که در ارائه‌های قبلی مشاهده شد، زمانی که این مفهوم مطرح می‌شود، شبهه‌ای در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد که آیا این الگوی پیشنهادی کارآمد است؟ آیا این مدل با علم و تجربه‌های روز جهانی هم‌راستا است یا نه؟

به همین دلیل، قبل از ارائه‌ی طرح پیشنهادی شهر در این بخش، مروری بر تجارب منتخب جهانی خواهیم داشت تا نشان دهیم این الگوهای شهری نه تنها با مبانی فرهنگ بالادست سازگارند، بلکه از کارآمدی و تطابق با تجارب جهانی نیز برخوردار هستند.

■ چکیده بخش اول: تحلیل فضای کالبدی

در این بخش، تحلیل فضای کالبدی بر اساس سه نوع جامعه‌ی مختلف — استیلا، بازار، و آنارشیسم — مورد بررسی قرار گرفت.

شهر و جامعه استیلا

در این بخش، تأکید شد که جامعه استیلا به دنبال ایجاد روابط عمودی و سلطه‌آمیز است. در این نوع جامعه، فضاهای شهری به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که نظم و ساختار اجتماعی بر اساس هرم قدرت و سلطه‌نخبگان بازتولید شود. این الگو در شهرهای تاریخی و کلاسیک با تأکید بر مرکزیت قدرت و تقسیمات اجتماعی طبقاتی دیده می‌شود. در چنین فضایی، شهروندان به‌عنوان بخشی از ساختار اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند که قدرت تغییر وضعیت خود را ندارند. در این نوع طراحی، هدف بازسازی و تثبیت روابط سلطه‌گرایانه و عمودی است که به‌طور مستقیم به‌واسطه فضاهای کالبدی این جامعه تقویت می‌شود.

شهر و جامعه بازار

در این بخش، توجه به روابط افقی و رقابتی در جوامع بازار مورد تحلیل قرار



گرفت. این نوع جامعه به دنبال ایجاد فضایی است که در آن رقابت آزاد و تبادل اقتصادی تسهیل گردد. طراحی‌های شهری در این الگو به‌گونه‌ای صورت می‌گیرند که بتوانند فرصت‌های اقتصادی را برای کسب‌وکارهای بزرگ، فعالان اقتصادی و صاحبان سرمایه فراهم کنند. فضای کالبدی این شهرها باید دسترسی به منابع اقتصادی و اجتماعی را افزایش دهد و با حذف موانع اجتماعی (مثلاً آموزش‌های سرکوبگر طمع)، فضایی را برای رشد رقابتی و افزایش بهره‌وری فراهم آورد. در این الگو، محله‌ها و فضاهای عمومی باید شرایطی را ایجاد کنند که رقابت و سودسازی حداکثری در آنها رونق بگیرد و جامعه در راستای توسعه اقتصادی حرکت کند.

شهر و جامعه آنارشیسم

در تحلیل فضای کالبدی جامعه آنارشیسم، تأکید بر ایجاد فضاهای خودمختار و غیرمتمرکز بود. در این نوع جامعه، هدف اصلی ایجاد کلونی‌های کوچک و مستقل از هم است که نیازی به حکومتی متمرکز ندارند. طراحی فضاهای شهری در این جامعه باید بر پایه اصول همکاری، همبستگی و مشارکت شکل گیرد. در این مدل، روابط اجتماعی از نوع برابر و مشارکتی است و فضاها باید امکاناتی فراهم کنند که افراد بتوانند در تعاملات اجتماعی آزادانه و بدون تحمیل قواعد قدرت مرکزی، زندگی کنند. در چنین فضایی، توسعه فضاهای عمومی و شبکه‌های همبستگی اجتماعی نقش کلیدی دارند و شهروندان در تعامل با یکدیگر، به شکل خودجوش و بر مبنای اصول هم‌زیستی مشارکتی و تعاون‌محور زندگی می‌کنند.

در نهایت، این تحلیل‌ها نشان دادند که فضای کالبدی در هر یک از این جوامع، نه تنها تحت تأثیر نیازهای اجتماعی و اقتصادی آن جامعه است، بلکه به‌طور مستقیم در بازتولید و تقویت ساختارهای اجتماعی تأثیرگذار است. در هر یک از این مدل‌ها، فضاهای شهری به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که به تحقق اهداف اجتماعی آن جامعه کمک می‌کنند؛ خواه آن اهداف شامل تسهیل روابط سلطه‌گرایانه در جامعه استیلا باشد، خواه تقویت رقابت آزاد در جامعه بازار، یا



فراهم کردن فضای همبستگی و همزیستی در جامعه آنارشسیسم. در این راستا، طراحی فضاهای شهری در این جوامع، انعطافی نسبی دارد و با نیازهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی هر جامعه ای سازگار است.

رابطه‌ی فرهنگ، فضا و ساختارهای اجتماعی، از مباحث بنیادینی است که چارچوب نظری زیست شهر اسلامی را تشکیل می‌دهد. فضا همواره در قالب تعبیری همچون ظرف، لباس یا پوست توصیف شده است، چراکه همان گونه که لباس یا پوست، هویت و شخصیت فرد را در بر می‌گیرد، فضا نیز بستری برای شکل‌گیری سبک زندگی فراهم می‌آورد. هرگونه مداخله در محیط کالبدی، در واقع نوعی زمینه‌سازی برای تحقق یک شیوه‌ی زندگی خاص به شمار می‌رود. فرهنگ، به‌عنوان عامل بالادست، تعریف گر انسان مطلوب، جامعه مطلوب و زندگی شایسته است و معماری و شهرسازی، همچون سایر علوم، فنون و هنرهای کاربردی، در پی آن هستند که بستر و فضای مناسب برای تحقق آن اهداف فرهنگی را فراهم آورند.



مرکز مطالعات پیشرفت عماد